

«سازمان رهایی افغانستان» و کاریکاتورهای «مائوئیست»

چند ماه قبل جمعی که با وقاحتی مزمن و خستگی‌ناپذیر خود را «حزب» و «مائوئیست» می‌نامند بنابر ابتلا به خارش حاد و لاعلاج ضد «سازمان رهایی» برای هزارویکمین بار علیه ما دهان چاک داده اند که کماکان آن را باید نادیده می‌گرفتیم. منتها این بار هیاهو همراه بزرگسازای این دروغ است که ما با دو تن از آنان «رسماً» بحث داشته‌ایم. چون انتشار موضوع توسط «مائوئیست»‌های مجازی موجب شگفتی خشماگین تعدادی از رفقا و دوستان در داخل و خارج گردیده، توضیحی گذرا و نخستین و آخرین را لازم دیدیم.

قبل از همه، متأسفانه واقعیت دارد که فردی از یک واحد سازمان با حرکت از خواست تفننی و پس‌گوش انداختن کامل موضع روشن سازمان، به جای رسیدگی به امور تشکیلاتی و چند صفحه مطالعه، وقتش را با آن دو نفر هدر داده است. اما می‌پذیریم که نه ندامت و انتقاد از خود شدید آن رفیق و نه این یادداشت نخواهد توانست چندان از آزرده‌گی بحق رفقا بکاهد. ارتکاب اشتباه در اثر بی‌بضاعتی تئوریک یا کم‌تجربگی در مواجهه با پدیده‌ای ناآشنا یک مسئله است اما اینگونه اشتباه مخبط مانند از یاد بردن هویت آدم‌ها مسئله‌ایست که کم‌ناراحت‌کننده نمی‌باشد و قابل فهم است که رفقا آن را با تندترین الفاظ بکوبند. مع‌الوصف، نکته اساسی اینست که موضع «سازمان رهایی» در برابر «چپ»‌نمایی که در جلوه‌فروشی «سرخ» و کینه‌ورزی به «سازمان رهایی»

با یکدیگر در مسابقه اند چه از جنس «مائوئیست» های مسخ شده، چه از جنس «عمدتاً مائوئیست» و چه آنانی که خود را «هوادار» سازمان رهایی می نمایند ولی دهان به لجن پاشی به عظمت رفیق اکرم یاری می آلاینند یا آنانی که برای خود «شبنامه» می نویسند و بعد با بیشر می کممانندی ضمن روده درازی باورنکردنی در رد آن، خوانندگان را از «قدرت» لچکی و اسهال قلمی اش می ترسانند، و... همان است که بود. چنانکه در نشریه داخلی «کرنش از چپ مقابل بنیادگرایان» (۱۳۷۱) آمده:

«اینان اگر ازین خصمانه تر و خاینانه تر به ما بتازند، سازمان ما به آنان جواب نخواهد گفت. اولاً به این دلیل که در امر مبارزه ناصادق و غیرجدی اند و ثانیاً به این دلیل که ما نیرو و آتش مبارزه خود را پراکنده نمی سازیم. و نیز معتقدیم که نباید مگس را به توپ بست.»

مکرراً، چرا ما به اینان وقتی نهاده و آنان را به قول احمد شاملو شایسته هجو هم ندانسته و هرگز حاضر نخواهیم بود در «بزم ایدئولوژیک» شان شرکت کنیم؟ زیرا غیر از آنچه که در نقل بالا تذکر رفته، ما اینان را «چپ» های لفاظ بیمایه و بی عمل می شناسیم که حتی در همان غرب از پرداختن به کاری موثر افشاگرانه ضدامپریالیستی و بخصوص ضدجنایتکاران بنیادگرا وحشت دارند و می لنگند؛ اینان اسباب شرمساری انقلابیون افغانستان و لکه هایی بر شناسنامه ی پرافتخار «شعله جاوید» اند. دوباره می گوئیم اینان فقط و فقط زمانی جدی گرفته خواهند شد که از سوسیال سرگردان بودن و چسباندن فرصت طلبانه خود به این و آن سازمان ایرانی یا غربی بلا تکلیف، یکبار و برای همیشه استعفا دهند و حضوری نسبتاً ملموس در داخل سرزمین جهنمی شده و مردم در مگنه ی افغانستان بیابند که کارد امپریالیزم و سگ هایش از استخوان شان تیر شده است. در عین حال اینان باید از دشنام های پست خادی و روسپی وار خود علیه رهبران جانباخته ی ما عذر بخواهند، عذر بخواهند از اینکه گفتند داکتر فیض به علت اختلافات درونی سازمان آنهم بر سر پول، زیر ساطور گلبدین

رفت؛ سازمان وابسته به «آی.اس.آی» و «سی.آی.ای» است؛ و...

باید یادآور شد که ما همواره خودمخوری و سازمان پرستی را انحرافی ضدانقلابی انگاشته‌ایم. سالها قبل حسین نام از «هسته انقلابی...» که خواستار دیدار با ما شد پاسخ دادیم که تنها در صورتی با او خواهیم دید که ابتدا دوسیه خیانتش به «ساما» را یکطرفه کند طوری که قناعت رفقای «ساما» فراهم گردد. برای ما کم اتفاق نیفتاده که افرادی بریده از یک جمع به پیوستن به سازمان ابراز تمایل کرده اند اما فوری مورد «استقبال» قرار نگرفته و راهنمایی لازم شده اند تا به آگاهی و تجربه خود افزوده و حتی الامکان سهمی در تقویت گروه خود بگیرند. یک فرد یا جمع با حداقل شرافتمندی و احساس مسئولیت مارکسیستی از خالی کردن چننه اتهام و هتاک‌های خاینانه علیه «سازمان رهایی» که حتی مرتدان و خودفروختگانی نظیر اعظم دادفر، نجیب روشن و رنگین سپنتا هم آنها را بر زبان نرانده اند، باید عذاب وجدان کشیده و بر خود بلرزند. ولی دیربست تجربه ثابت نموده که آنانی که جرئت پیکار انقلابی در افغانستان را به خود ندهند، به این آگاهی هم نخواهند رسید که با آلودن دهان با دشنام و اتهام زدن به «سازمان رهایی» افتخار و فایده‌ای نداشته بلکه تنها سوراخی دیگر از دنائت، حقارت و منش خادی و واواکی را بر جبین شان خواهد افزود.

همین جا باید تاکید نمود که نه در گذشته و نه حال غرض هیچگاه «گلگی» از «چپ»‌نماها نبوده است که آنان را معذور می‌پنداریم. چگونه از کسانی می‌توان شکوه کرد که مثلا وقتی عناصری مشکوک و راسترو از سازمان طرد شدند و ضمن مردارخوری‌های خادی بر ضد سازمان، بر شخصیتی مثل ملالی جويا این دلیرترین، رساترین و جهانی‌ترین فروش ضدامپریالیزم و مزدوران مذهبی و غیرمذهبی‌اش از تندور افغانستان، نیز با «ران خلیلزاد» تاختند، بیماران گوناگون ضد «سازمان رهایی» بدون هیچ تحقیق و تأملی گویی بخت همواره شوریده‌ی شان ناگهان شکفته، دیوانه‌وار به رقص درآمدہ مسستان و با تمام توش و توان به مشاطه‌گری طردشدگان مذکور

شتافته و مزده می‌دادند که با شنیدن خبر انحلال «سازمان رهایی»، خینه‌مالی نهایی خود را انجام دهند. انتقاد مسئولانه از ملالی جویا خوبست اما انتقاد با ران خلیل‌زاد در دست و در حلق، حد‌اعلای بیش‌رافتی و فرومایگی و برخوردی خاینانه است که آن را حتا دموکرات‌های مبارز ننگ تلقی می‌کنند چه رسد به آنانی که خود را «مائوئیست» و «عمدتاً مائوئیست» و... رکلام می‌نمایند.

چرا چنین است؟ چرا «مائوئیست»‌های بدخوی هشت‌آتشه از شروع تا امروز در قعر این خفت‌ها دست و پا می‌زنند؟ چرا به جای تمرکز بر شناخت افغانستان و سازماندهی و تبلیغ و ترویج و افشاگری - «تدارک جنگ خلق» پیشکش شان، به چند رانده شده‌ی متعفن چوبک‌زده نام شان را کشمش مانده و از تصور پایان کار «سازمان رهایی» شادی مرگک می‌شوند؟ زیرا اینان وظیفه و مشغله‌ای انقلابی برای خود نمی‌شناسند؛ زیرا فکر می‌کنند همینکه پاچه‌ها را بر زده و با کلاهی مائوئیستی بر سر، در کنار برج ایفل و آبشار نیگارا بر ضد «سازمان رهایی» قوله بکشند و صفحات انترنتی‌ای هم با پیروی از هدیات واصف باختری، کاظم کاظمی، سمیع حامد و سایر صیغه‌های ادبی «ولایت فقیه»^۱ مملو از اصطلاحات رسانه‌های رژیم ایران راه بیندازند، برای این و آن سازمان چپ از دنیا بی‌خبر و دولتهای غربی «مطرح» شده و از همه مهمتر به کسب پناهندگی و امتیازهایی در یک کشور غربی نایل می‌آیند. بلی حتما نایل می‌شوند چون دولت‌های امپریالیستی می‌دانند که بهترین راه خنثی کردن روشنفکران چپ کشورهای وابسته، نگهداری دایمی آنان در شرایطی به‌رحال از جهاتی به‌هشت‌گونه (مخصوصاً برای روشنفکر خلموک ناآگاه و بی‌شخصیت و بی‌عزت و حقیر وطنی) است تا هیچگاه

^۱ - چندقائه «مائوئیست»‌ها درحالی که از داشتن ارتباط با برخی سازمان‌های خارج‌نشین ایرانی فخر می‌فروشند همانطوری که اکرم عثمان، سیاهسنگ و غیره اعضای «انجمن ادبی» در کمال رذالت از تقبیح فتوای ترور خمینی علیه سلمان رشدی ابا ورزیدند، «مائوئیست»‌های قهار هم در هیچ جایی و هیچ فرصتی از سازمان‌های چپ ایرانی نخواستند که اسماعیل خویی، پرویز خایفی، علی صالحی و چند شاعر دیگر را به جرم ننگ‌آلود شعرسرایی برای احمدشاه مسعود و لطیف پدram شکنجه‌گر، رسوا و محکوم کنند. البته این توقع از گریزی‌هایی که معلوم نیست اصلاً شعور و کله‌ی درک اهمیت این مسایل را داشته باشند، بسیار اضافیست. لاشخور و شکار؟

به یاد خواهرک‌ها و برادرک‌ها و مادرک‌های شان نیفتند که زیر چشم امریکا و متحدان و رژیم‌های پویشالی گرفتار تجاوز جلاخان طالبی و داعشی و جهادی گردیده، سر بریده یا آواره می‌شوند، تکان خورده و آهنگ رفتن به داخل برای کار انقلابی را کنند.

نه رفقا، مطمئن باشید تا زمانی که پیمان سازمان شما به مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه‌دون، انتقام شهیدان و خون تبسم‌ها، اباسین‌ها، رخشانه‌ها، صایمه‌ها، الیاس‌ها، شکیلاها و... برجاست، بحث محثی با «چپ»‌های متظاهر و بی‌عمل و به قول منوچهر هزارخانی «مفعولان تاریخ» نخواهد داشت مگر اینکه به احتمالی بسیار بعید اینان تمام چرک و چتلی تهمت و فحاشی بر ما را از سر و روی خود سترده، هیرویین اقامت در غرب را ترک گفته - که می‌دانیم دل‌کندن شان از غرب سخت‌تر از دور شدن فرزندی شیرخوار از مادر خواهد بود - و با اراده‌ای راستین به سرزمین جهادی و طالبی و «سیا» زده‌ی سوخته‌ی خود برگردند تا در جریان مبارزه ضد امپریالیسم و دلالان روشنفکر و غیرروشنفکرش، مبارزه شان علیه «سازمان رهایی» ارج و احترامی کمایی نماید.

مجدداً از این رویداد آزاردهنده از همه دوستداران سازمان عذر خواسته و دقت و حساسیت اصولی شان را می‌ستاییم.

سازمان رهایی افغانستان

۱ سرطان ۱۳۹۵ (۲۲ جون ۲۰۱۶)